

## شهید حسین شبانی



  
**ازبائری**  
سازمان جامع سوادداری و وزارت معیاد استان بوشهر

نام پدر	تیمور
تاریخ تولد	۱۳۲۸/۰۳/۰۷
محل تولد	بوشهر - دشتی
تاریخ شهادت	۱۳۶۲/۰۱/۲۷
محل شهادت	خلیج فارس
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	کادر دریایی ارتش
شغل	کادر دریایی ارتش
تحصیلات	دوره دبیرستان
مدفن	خور موج

## زندگینامه

شهید جاوید الاثر حسین شبانی در هفتم خرداد بیست و هشت در شهر خورموج در خانواده‌ای زحمتکش و متدین متولد شد، تحصیلات ابتدائی و سیکل اول دبیرستان (سه سال اول دبیرستان نظام قدیم) را در آموزشگاه ادب خورموج (یکی از با سابقه‌ترین آموزشگاه‌های استان) پایان برد. پس از اتمام دوره سیکل اول دبیرستان، با توجه به علاقه وافرش به خدمت در پاسداری از مرزهای مملکت وارد ارتش شد و در نیروی دریائی مشغول به کار گردید. مدت هشت سال در ناو پلنگ در بندرعباس خدمت کرد. سال ۱۳۵۷ ازدواج کرد، که ثمره این پیوند، پسری به نام رضا می‌باشد. پس از پیروزی انقلاب به بوشهر منتقل شد. با شروع جنگ تحمیلی، حسین هر ماه پانزده روز در حال مأموریت و پاسداری و نگهبانی بود.

### تا شهادت:

به خاطر هجوم بعثیان کافر و حمایت دریائی و هوائی آمریکا در خلیج فارس از عراق هر روز وظیفه مسئولیت حسین و دوستانش در پاسداری از خلیج فارس حساس‌تر می‌شد تا اینکه روز بیست و هفتم بهمن ماه شصت و دو با هجوم همه جانبه هواپیماهای دشمن بعثی و استکبار آمریکا پیکر مطهرش در آبهای نیلگون خلیج فارس مفقود گردید. تا کنون نیز نشانی از آن جسم مطهر بدست نیامده. در سالهای آخر عمر موفق به اخذ دیپلم فنی شد.

## مصاحبه

در محضر مادر شهید: (مصاحبه)

ضمن معرفی خود بفرمائید شهید فرزند چندم شما بود؟

خیری شیرکانی هشتم مادر شهید حسین شبانی ☐ شهید حسین فرزند ارشد و بزرگ خانواده بود.

مهمترین ویژگی‌های شهید از نظر شما چه بود؟

شهید حسین به راستی در تمام موارد اخلاقی الگو و نمونه ☐ ادب و احترام او به پدر و مادر و تواضع و فروتنی او نسبت به همه مردم ☐ وظیفه شناسی و نظم و انضباط در خانه و کار و محل خدمت .

آیا از شهادت شهید خاطره‌ای دارید؟

شهیدان در هر حالت باعث افتخارند چه جسم مطهرشان تشییع شود، چه جاوید الاثر باشند و امتیاز و خصوصیت حسین من اینکه تا کنون پیکر مطهر او که بدست دشمنان اسلام در خلیج فارس به شهادت رسید هنوز پیدا نشده و جاوید الاثرند. که برای من و پدرش روح بلند او و هدف او مهم است. و نام زیبای او زینت بخش محافل ماست، هر چند هنوز چشم انتظاریم.

پس از شهادت فرزندان چه وظیفه و رسالتی احساس می‌کنید؟

به عنوان مادر شهید و تمام اعضا ☐ خانواده شهید همگی پس از شهادت شهیدمان بسیار احساس مسئولیت می‌کنیم و باید مواظب باشیم و در تمام زمینه‌ها برای دیگران الگو باشیم.

در محضر خواهر شهید: (مصاحبه)

— خود را معرفی کنید:

بتول شبانی هشتم خواهر حسین شبانی

— به عنوان خواهر شهید چه رسالتی دارید؟ و شهید در موقع شهادت شهید، چند سال داشتید؟

احساس می‌کنم بیشتر و دقیق‌تر مواظب رفتار و کردارم در جامعه باشم و خون شهید بیش از پیش رسالت خانواده شهید را سنگین‌تر می‌کند. موقع شهادت برادرم ۲۵ سال داشتم.

— خاطرات یا خواب و رؤیاهائی پس از شهادت شهید دیده‌اید؟

من خودم هر وقت در خانواده‌مان برادران یا خواهرانم کار خیری انجام داده‌اند، مراسم پیوندی صورت گرفته، شب خواب شهید را می‌دیدم که بسیار نورانی و خوشحال بودند.

— از اخلاق و رفتار شهید بگوئید.

زندگی برادر شهیدم حسین لحظه به لحظه‌اش خاطره و درس بود — یک لحظه نشد که لبخند از لبان او قطع شود — پیش سلام همه بود □ و مثل نسیم بهاری در بین ما جاری بود بحدی محبت او در بین ما بود که جای سبز او را در تمام لحظات زندگیمان احساس می‌کنیم — حس احترام نسبت به پدر و مادر و بخصوص معلمانش از جمله آقای اسدی، مهیمیان و دیگران، از ویژگی‌های برجسته او بود.

در محضر برادر شهید: (مصاحبه)

— ضمن معرفی خود ارتباط خود را با شهید بیان کنید.

عبدالرضا شبانی برادر شهید حسین شبانی هستم. به عنوان برادر کوچکتر ارتباط صمیمانه با حسین داشتم و با بنده و تمام اعضا □ خانواده با صمیمیت برخورد می‌کرد.

— از مهمترین ویژگی‌های شهید:

تمام وجودش رفتار حسنه بود. اما بیشتر از همه احترام خاص به پدر و مادر و دستگیری و کمک به آنها □ و تواضع و احترام به همه برجسته‌تر بود.

— در مورد اخلاص ایشان مطالبی بیان کنید.

به حدی نسبت به امام حسین(ع) و عزاداری آن حضرت عاشق و علاقمند بود که هر شب تا آخر مراسم سینه‌زنی حسینیه میرزا سینه می‌زد و عزاداری می‌نمود.

مصاحبه با هم‌رزم شهید: (حبیب اکبری)

— ضمن معرفی خود سابقه دوستی خود را با شهید بیان کنید.

حبیب اکبری هستم، بازنشسته ارتش و از زمان دوره تخصصی ارتش در آمریکا با حسین آشنا شدم.

## خاطرات

سیری در گلستان ویژگی‌های شهید حسین شبانی:

از ویژگی‌های برجسته شهید، اخلاق خوش و لبخند دائمی بر لب‌ها بود که چهره زیبای او را زیباتر می‌کرد. متواضع و پیش سلام همه بود و نسبت به حقداران بخصوص پدر و مادر و معلمان خود با احترام برخورد می‌کرد. در خانه و در هنگام خدمت و در محل کار با انضباط و بسیار منظم و موقع شناس بود. اخلاص و ارادت او به امام حسین(ع) و عزاداری آن حضرت و سینه زنی با خلوص او در ماه محرم زبانزد خاص و عام بود. یار مستمندان بود و به شهادت پدر و مادر و سایر اعضا خانواده هر ماه مقداری از درآمد خود را به فقیران اختصاص می‌داد.

### با خاطرات شهید: (دربیان مادر شهید)

پسر ارشدم، شهید حسین احترام خاصی نسبت به من قائل بود. گاهی نشد که کاری را بدون اجازه من و پدرش انجام دهد. به قدری صبور و با اخلاص بود که یادم می‌آید از سن هشت تا نه سالگی روزه می‌گرفت در حالیکه هوا بشدت گرم بود. یک روز با خوشحالی گفت: مادر! پس از سالها، خداوند کمک کرد و توانسته‌ام خانه‌ای در بوشهر، منطقه باغ زهرا را بسازم با اینکه کامل نیست، اما دوست دارم تو هم بیائی و با قدمهای خودت متبرک کنی و آن را ببینی. گفتم: مادر تو و خانواده‌ات باید خوشتان بیاید. ولی او گفت: این درست ولی تو مادری و قدمهای تو برگت دارد. دلم می‌خواهد قدم خیر تو در این خانه باشد.

هر وقت که از بوشهر برمی‌گشت سراغ من و پدرش می‌آمد و دستهای ما را می‌بوسید و صمیمانه احوالپرسی می‌کرد. و حالا با اینکه داغ او بر قلبم سنگینی می‌کند اما افتخار می‌کنم که فردا در حضور حضرت زهرا رو سفید هستم و می‌گویم: مادر شهیدم و فرزندی مثل حسین را در راه حفظ اسلام و قرآن فدا کردم.

### با خاطرات شهید: (دربیان پدر شهید تیمور شبانی)

روز دوشنبه ۱/۱۲/۶۲ صبح بچه‌های بنیاد شهید بما خبر دادند که فرزندان در بندر امام خمینی بدست نیروهای بعثی و در تهاجم هوایی به شهادت رسیده. در آن لحظه غم از دست دادن عزیزی مثل حسین بار سنگینی بود اما تقوا و ایمان او و تواضع و اخلاق او در جامعه و اخلاص او در مراسم عزاداری امام حسین(ع) و عظمت شهادت و کسب این افتخار باعث شد در مقابل این مصیبت صبر و تحمل نمایم و شاکر باشم.

— ذکر خاطره‌ای از شهید:

قبل از جنگ ما ساکن خرمشهر بودیم — بعد جنگ زده شدیم و به بوشهر آمدیم. شهید مدت یکسال باتفاق خانواده ما را در کنار خود جای دادند و با حوصله مشکل ما را برطرف کردند. در خود آمریکا هم با آن مشکلات، نماز بموقع را فراموش نمی‌کرد.

یاد یار مهربان

## دوران مدرسه: نقل خاطره از سید محمد رضا هاشمی زاده

حسین را از دوره دبستان می‌شناختم. متین و آرام با لبخند ساده و همیشگی، وقتی قرار شد در دوره دبیرستان کنار هم بنشینیم، میز و نیمکت آخر کلاس را انتخاب کردیم، زیرا دانش‌آموزان قد بلند را در آخر کلاس جا می‌دادند. وقتی آقای ایرج اسدی دبیر خوب ادبیات به دبیرستان ادب آمد زنگ انشا<sup>۱</sup> حال و هوای دیگری یافت. موقع خواندن انشا<sup>۲</sup> من، حسین کیف می‌کرد. همفکری و رفاقت باعث شد حسین هم در انشاءش تحولی بدهد و جالب‌تر شود. در ورزش، من فوتبال بازی می‌کردم و حسین هم به والیبال می‌پرداخت و همیشه از آبشارهائی که به زیبائی می‌زد لذت می‌بردم. وقتی انتشار روزنامه دیواری انجمن ادب به من محول شد، حسین در جمع‌آوری مقالات و عکس‌های مربوط به مطالب خیلی کمک کرد. چند ماه قبل از شهادتش در یکی از خیابانهای شمال بوشهر او را دیدم و مثل همیشه متبسم، دستم را گرفت و به زیر سایه‌ای برد و صمیمانه خاطرات گذشته را تکرار کرد و گفت: سید! با شعر و شاعری چه می‌کنی و چه آثاری نوشته‌ای؟ گفتم: مشغولم. گفت: بنویس و بنویس تو که می‌توانی بنویس و شعر بگو مطلب بنویس تا لااقل در شهر و استانمان یادگار بماند.



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران